

رنالیسم انتقادی حکمت صدرایی

تاریخ دریافت: ۸۷/۳/۲۹

تاریخ تأیید: ۸۷/۴/۱۵

دکتر حمید پارسانیا*

همان گونه که، روش معرفتی هوسرل، دیدگاه تفهیمی دیلتای، نگرش پوزیتیویستی به علم، دیالکتیک مارکس و هگل، فلسفه پراگماتیستی ویلیام جمیز، منطق اکتشاف علمی پوپر، روش انتقادی بسکار؛ هر یک، روش شناسی خاص خود را در عرصه علوم اجتماعی به دنبال می‌آورند، رنالیسم فلسفی دنیای اسلام با مرجعیت و اعتباری که برای سه منبع معرفتی، حس، عقل و وحی، قائل است، بدون شک، روش شناسی متناسب با خود را در عرصه علوم اجتماعی در پی خواهد داشت. و این روش شناسی، دانش متناسب با خود را تولید می‌کند. آن چه به اجمال، درباره خصوصیات این دانش می‌توان گفت این است که اولاً: ضمن پذیرفتن و قبول ابعاد تجربی دانش اجتماعی، آن را به معانی و گزاره‌های آزمون پذیر، محدود نمی‌گرداند و ثانیاً: با حفظ هویت جهان شناختی دانش اجتماعی، رویکرد انتقادی آن را نه با استناد به فهم عرفی - که هویتی تاریخی و صرفاً فرهنگی دارد - بلکه با استفاده از دو منبع، یعنی عقل عملی و وحی، حفظ می‌نماید.

خصوصیات مزبور از جمله تعینات نوعی دانش اجتماعی هستند که به دلیل بهره‌مندی از وحی اسلامی و روش شناسی مناسب با آن، می‌توان آن را دانش اجتماعی اسلامی نامید.

واژه‌های کلیدی: معرفت، علم، روش شناسی، پوزیتیویسم، پدیدار شناسی، مردم نگاری، رنالیسم انتقادی، هرمنیوتیک، عقل نظری و عملی، وحی، شهود.



۱. تعینات معرفت و علم

معرفت و علم، از ابعاد، سطوح و لایه‌های مختلفی برخوردار است و هر بخشی از آگاهی که در یکی از ابعاد، سطوح و یا لایه‌های معرفت قرار می‌گیرد، تعینی از تعینات معرفت و علم می‌باشد. مثلاً تصور یک شکل خاص، نظیر مثلث و یا یک پدیده طبیعی، نظیر: کوه، دریا، و یا پدیده انسانی، نظیر: جامعه، قانون، اقتصاد و هم چنین تصدیق یک قضیه، نظیر بزرگ‌تر بودن کل از جزء و یا سبز بودن برگ درخت، هر کدام بخشی از آگاهی و معرفت هستند و هر یک از این آگاهی‌ها به دلیل خصوصیتی که دارد از دیگری امتیاز پیدا می‌کند. هر معرفت و علم از ناحیه خصوصیتی که پیدا می‌کند متعین می‌شود و به همین دلیل، تعینی از معرفت نامیده می‌شود.

۲. عوامل تأثیرگذار

امور مختلف و گوناگونی در پدید آمدن تعینات معرفت و علم، دخیل هستند؛ نظیر عالم که معرفت، وصف آن است. معرفتی که هر یک از انسان‌ها دارد با معرفت دیگری به دلیل اضافه‌ای که به عالم و شناسا دارد تمایز پیدا می‌کند. معرفت انسان از معرفت حیوان، یا فرشتگان و هم چنین از معرفت و علم خداوند سبحان، امتیاز پیدا می‌کند و به همین قیاس، معلوم که موضوع معرفت است و هدفی که معرفت به دنبال آن است و روشی که معرفت از آن استفاده می‌کند و یا نوع تصدیقی که با معرفت، همراه است و یا نوع احساس و گرایشی که عالم به معلوم و معروف خود دارد و بسیاری از امور دیگر که برخی از آنها فردی و بعضی اجتماعی می‌باشند و بعضی دیگر از مقسم فرد و اجتماع، بیرون می‌باشند، در تعینی که معرفت، پیدا می‌کند، اثر می‌گذارند.

۳. هستی عالم

معرفت، بیشترین اثر را از نحوه هستی و وجود عالم و شناسا می‌پذیرد. هستی و وجود معرفت، جدای از هستی و وجود عالم، نمی‌تواند داشته باشد. در مباحث فلسفی از این مسئله با عنوان اتحاد عالم و علم و یا عاقل و عقل، یاد می‌کنند. وجود شیء، اگر مادی و طبیعی باشد، نمی‌تواند به وصف علم و معرفت، متصف گردد و به بیانی دقیق‌تر، علم و معرفت در آن بروز و ظهور نمی‌یابد. و اگر وجود عالم، دارای تجرد برزخی باشد سطحی

خاص از معرفت - که معرفت حسی و یا خیالی و وهمی است - پدید می‌آید. معرفت عقلی که خصوصیات دانش علمی را دارد و به وصف کلیت، ضرورت و عموم، متّصف می‌شود، با تجرد عقلی عالم، قرین و همراه است، این بخش از تعینات معرفت که به ابعاد وجودی علم و عالم باز می‌گردد در مباحث وجود شناختی معرفت که مباحث فلسفی است، به بحث گذارده می‌شود.

۴. موضوع معرفت

هیچ معرفتی، فارغ از موضوع نیست، موضوع معرفت، همان معروف و یا معلوم است. معرفت، حقیقتی است که همواره ناظر به موضوع خود می‌باشد. اضافه همیشه معرفت به موضوع، همان چیزی است که از آن با عنوان حیثیت التفاتی معرفت نیز یاد می‌کنند و این اضافه، معرفت و علم را به صورت یک وصف اضافی و نسبی در می‌آورد؛ به این معنا که برخی اوصاف، نظیر حیات، وصفی نفسی هستند، یعنی اضافه به غیر را به دنبال نمی‌آورند، و لکن برخی دیگر، نظیر علم، وصف اضافی می‌باشند، یعنی اضافه به غیر را که در مورد علم، همان معلوم است، به دنبال می‌آورند.

کشف و حکایت از موضوع، ذاتی معرفت است. معرفت، بدون معروف و علم، بدون معلوم، ممکن نیست و معروف یا معلوم که موضوع علم و معرفت است، اثری مهم در تعیین معرفت دارد. علم به مثلث، غیر از علم به مربع است و علم به خط، غیر از علم به نقطه است و علم به خود، غیر از علم به دیگری است. این گونه امتیازات، خصوصیات را برای معرفت به دنبال می‌آورد که از موضوع نشأت می‌گیرد.

۵. حکم و تصدیق

معرفت با حضور و غیبت حکم به دو قسم تصور و تصدیق، تعیین می‌یابد و هنگامی که از نوع تصدیق باشد نیز به اعتبار نوع حکم به اقسام گوناگونی تقسیم می‌شود؛ از آن جمله این که حکم یا با یقین علمی همراه است و یا فاقد یقین علمی است. معرفتی که فاقد یقین علمی است یا با ظن، قرین است یا با شک و یا با وهم.

یقین علمی، وصفی است که گرچه نظیر خود علم در محدوده وجود و هستی عالم است، اما این وصف، از متن نگاه به موضوع و محمول و از نظر به موضوع معرفت بر می‌خیزد و از دیگر ابعاد وجودی عالم، سرچشمه نمی‌گیرد. یقین علمی، همراه با چهار جزم

معرفتی است که عالم، ناگزیر از شناخت آن است. در ظن، شک و وهم، اگر جزمی هم وجود داشته باشد، جزم روان‌شناختی است. ظن متأخم و قرین به یقین را می‌توان یقین روان‌شناختی نامید. در یقین روان‌شناختی، خلأ یقین علمی و جزم‌های مربوط به آن، هم چنان حضور دارد.

۶. اعتقاد و گرایش

معرفت به لحاظ نوع اعتقاد و گرایشی که انسان با آن دارد با صرف نظر از نحوه حکمی که بر مدار و موضوع و محمول آن براساس یقین علمی یا یقین روان‌شناختی و مانند آن، شکل می‌گیرد، تعیناتی ویژه پیدا می‌کند.

آن چه را انسان به صحت و یا سقم آن علم پیدا و یا گمان و شک می‌برد به لحاظ احساسی و گرایشی، یا به آن تمایل پیدا می‌کند و یا از آن نفرت ورزیده و از آن دوری می‌ورزد. تمایل به یک امر، در نهایت به قبول، ایمان و اعتقاد به آن چیز، منجر می‌شود و نفرت و کراهت تا نکول و انکار و کفر به آن امتداد می‌یابد. انسان می‌تواند حتی به چیزی که در نزد او به لحاظ تصدیق از ارزش علمی برخوردار است تا، مرحله کفر پیش رود. نظیر فرعون و یاران او که بینات الهی بر آنان تمام شده و به تعبیر قرآن هم چنان انکار کردند و کفر ورزیدند - و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم - یعنی آنان به انکار آیات پرداختند؛ در حالی که به آنها یقین داشتند. در طرف مقابل نیز انسان می‌تواند به چیزی که از نظر علمی به بطلان آن آگاه است در اثر احساس و گرایش تا حد ایمان به آن پیش رود.

۷. هدف معرفت

هدف، از جمله عوامل تأثیرگذار در معرفت است. هدف از معرفت، می‌تواند کشف حقیقت و رسیدن به شناخت یقینی و یا برخی از مقاصد عملی باشد. در موضوعات طبیعی، اغلب موارد، هدف، غلبه بر طبیعت و تسلط بر آن است. در تعاملات انسانی، هدف می‌تواند روشن‌گری و یا وصول به حقیقت باشد. گاه نیز هدف، تحریک احساسات دیگران و ایجاد انگیزش در آنان است و گاه نیز هدف، اقناع و جلب مشارکت و همکاری افراد، نسبت به یک مطلب و یا فعالیت خاص است. هدف، گاه می‌تواند اسکات و غلبه نظری بر رقیب باشد. هدف‌های مورد نظر در معرفت، گاه فردی و گاه اجتماعی است. هر یک از اهداف، با نوعی خاص از معرفت، هم‌آهنگ بوده و همان را به دنبال می‌آورد. شعر، خطابه، جدل،



مغالطه و برهان، نوعی تقسیم‌بندی معرفتی است که براساس اهداف انجام می‌گیرد.

۸. سطوح معرفت

همان گونه که انگیزه‌ها و اغراض عملی در تعیین معرفت، دخیل هستند سطوح و ابعاد مختلف معرفتی نیز در تکوین معرفت، تأثیر می‌گذارند، اندیشه‌های پیشین در تعیینات معرفتی بعدی به صور مختلف اثر می‌گذارند.

نحوه اثرگذاری و اثرپذیری بخش‌های مختلف معرفت در معرفت علمی و معرفت‌های غیر علمی، یکسان نیست.

ابعاد مختلف معرفت که در عرض یک‌دیگر هستند و سطوح مختلف معرفت که در طول یک‌دیگر می‌باشند بر هم اثر می‌گذارند، سطوح و لایه‌های عمیق‌تر معرفت که نحوه نگاه انسان به هستی، انسان و معرفت را شکل می‌دهند در سطوح بعدی معرفت، نظیر اندیشه اجتماعی و سیاسی و حتی در نحوه تبیین امور طبیعی، تأثیرگذار می‌باشند. برخی از نظریه‌پردازان و فیلسوفان علم، اساطیر را مهم‌ترین عوامل، نسبت به دانش و معرفت علمی بشر می‌دانند.

۹. روش معرفت

هر معرفتی از روش مناسب با خود بهره می‌برد. موضوعات طبیعی، انسانی و متافیزیکی، روش‌های یکسانی ندارند، دانش‌هایی که مقاصد و اهداف عملی را دنبال می‌کنند روش‌هایی غیر از روش دانش‌هایی را دارند که درصدد وصول به حقیقت و یقین می‌باشند. برخی از روش‌ها تجربیدی و ذهنی هستند. و بعضی دیگر حسی و تجربی می‌باشند، و بعضی دیگر، مهارتی و عملی می‌باشند، بعضی از روش‌ها نیز با ریاضت و با سلوک رفتاری و اخلاقی، قرین می‌باشند. هر روش، نوعی خاص از معرفت را به دنبال می‌آورد. و هر معرفتی از هر روش به دست نمی‌آید؛ بنابراین روش نیز از جمله اموری است که در تعیینات معرفت، دخیل است. سطوح مختلف تحقیق، روش‌های گوناگونی را طلب می‌کنند. روش‌هایی که در تحقیقات بنیادین به کار می‌روند با روش‌هایی که در تحقیقات کاربردی استفاده می‌شوند یکسان نیستند.



۱۰. روش و روش شناسی

روش، مسیری است که برای تحصیل یک معرفت، طی می‌شود. روش با آن که اغلب، هویتی آگاهانه و معرفتی دارد، غیر از روش‌شناسی است. روش‌شناسی، نوعی معرفت درجه دوم است که از نظر به روش‌های معرفتی پدید می‌آید؛ بنابراین روش‌شناسی، معرفتی است که روش، موضوع آن است. و این معرفت همانند دیگر انحاء معرفت، همان گونه که از موضوع خود تأثیر می‌پذیرد، از عوامل دیگری که در تعیینات معرفت، دخیل هستند، نظیر عالم، هدف، و هم چنین زمینه‌های احساسی و خصوصاً معرفتی، روش‌شناسی رنگ می‌گیرد. روش‌شناس با لحاظ مبانی فلسفی و هستی‌شناختی، اپیستمولوژیک و معرفت‌شناختی خود و براساس یا به تناسب نظریاتی که در دامنه یک علم پذیرفته است، روش خاصی را شناسایی یا توصیه می‌کند، روش‌شناس با دلایل و علل مختلف عاطفی و گرایشی، یا علمی و یقینی، می‌تواند به مبانی و نظریات مزبور رسیده باشد.

۱۱. مبانی روش‌شناسی

از آن چه گذشت دانسته می‌شود روش‌های مختلف توصیفی، تاریخی، تحلیلی، تجربی و ژرفایی و... در علوم اجتماعی و یا طبیعی، اموری نیستند که روش‌شناس آنها را بدون پیشینه و زمینه معرفتی خود، گزینش و انتخاب نموده و درست یا غلط بخواند، روش‌شناس برای داوری معرفتی خود، ضمن آن که به موضوع، هدف و سطح تحقیقی که روش برای آن به کار گرفته می‌شود، نظر می‌دوزد، از مبانی فلسفی و نظریات علمی خود نیز استفاده می‌کند، مبانی فلسفی، همان گونه که در تکوین نظریه‌های علوم اجتماعی و انسانی دخیل هستند، بر روش‌هایی که به تولید نظریه منجر می‌شوند و یا در کاربرد نظریه، دنبال می‌گردند، نیز مؤثر می‌باشند و به همین دلیل، هر یک از نظریات و روش‌های مناسب با آن در حاشیه برخی از نگرش‌های فلسفی و مبانی معرفت‌شناختی قرار می‌گیرد.

۱۲. بنیان‌های فلسفی

جامعه‌شناسی پدیدار شناختی و اتنومتودولوژی، نظریاتی هستند که ضمن اقتضای شیوه‌های معرفتی و روش‌شناختی خاص خود در حاشیه پدیدار شناسی هوسرل شکل می‌گیرند. مکتب کنش‌های متقابل نمادین با روش‌های خود از فلسفه پراگماتیستی ویلیام جیمز، اثر می‌پذیرند. جامعه‌شناسی ماکس وبر و روش‌شناسی تفهیمی او از رویکرد فلسفی

دیلتهای به موضوعات انسانی و از نگاه پوزیتویستی به علم و معرفت بهره می‌برد. حلقه انتقادی فرانکفورت، در کنار ماتریالیسم دیالیکتیک مارکس به فلسفه دیالیکتیکی هگل و ماتریالیسم فوئرباخ، نسب می‌رساند. روش‌های علمی کنت و دورکیم در تکوین نظریات جامعه‌شناختی به توصیف و نگرش پوزیتویستی آنها نسبت به معرفت علمی باز می‌گردد. این مجموعه شواهدی است که به نیکی، تأثیر تعیین کننده بنیان‌های فلسفی و معرفتی را در نظریات و روش‌های جامعه‌شناسی نشان می‌دهد.

۱۳. معرفت‌شناسی پوزیتویستی

در بستر علم مدرن؛ جامعه‌شناسی به عنوان یک معرفت علمی از قرن نوزدهم به بعد متولد شد و در دو سده نوزدهم و بیستم، نگرش پوزیتویستی به علم به رغم چالش‌هایی که به تدریج با آن مواجه شد به عنوان نگرش غالب بر معرفت علمی، سایه انداخته بود و به همین دلیل، روش‌شناسی پوزیتویستی در قرن نوزدهم به صورت متصلب و خام و در طی قرن بیستم با صورت‌های تعدیل یافته‌تری بر روش‌شناسی دانش اجتماعی مسلط بود و نظریات مختلف اجتماعی با همه اختلافاتی که کم و بیش در بنیان‌های فلسفی آنها وجود داشت نتوانستند روش‌های معرفتی خود را از نفوذ روش پوزیتویستی رهایی بخشند و یا این که تسلط آن را از محیط‌های رسمی علم، کم گردانند. با این همه به موازات چالش‌هایی که تعریف پوزیتویستی علم در حوزه فلسفه علم پیدا می‌کرد در حوزه علوم اجتماعی به تدریج دو روش در تقابل با روش‌های پوزیتویستی شکل گرفت: اول، روش‌های مردم‌نگارانه‌ای بود که ریشه در نگاه پدیدار شناسانه به علم داشت و دوم، نگرش انتقادی به علم بود که در حلقه فرانکفورت پدید آمد.

۱۴. روش‌شناسی پوزیتویستی

نگرش پوزیتویستی در قرن نوزدهم به صورت خام، سیطره سنگینی بر معرفت علمی و از جمله دانش اجتماعی داشت. این روش در آن زمان با فرا رفتن از تنگناهای معرفتی خود، داعیه روشن‌گری داشته و تا مرزهای ارائه ایدئولوژی و مکاتب علمی و یا اخلاق علمی، پیش می‌رفت. این روش در طی قرن بیستم با توجه به محدودیت‌های معرفتی خود در چهارچوب کارکردگرایی ساختاری پارسونز و نظریات دیگری که کوشش می‌کردند از اصول علم مدرن، تبعیت کنند با دوری گزیدن از مباحث هنجاری و ارزشی،



جامعه‌شناسی را به صورت یک دانش تکنوکرات و محافظه‌کار در خدمت نظام و ساختار اجتماعی حاکم به صورت یک ابزار کارآمد به بردگی و خدمت‌گزاری، مقید ساخت.

۱۵. روش‌شناسی مردمنگارانه

روش‌شناسی مردمنگارانه که رویکردی تفهیمی و تفسیری به دانش اجتماعی داشت گرچه در تقابل با روش پوزیتویستی سازمان یافت و لکن این روش نتوانست علم جامعه‌شناسی را از محدودیت‌هایی که برای آن به وجود آمده بود رهایی بخشد، بلکه این روش بر دامنه محدودیت‌های جامعه‌شناسی افزود؛ زیرا جامعه‌شناسی پوزیتویستی، گرچه دانش اجتماعی را از داوری‌های هنجاری و ارزشی، محروم ساخته بود و لکن مدعی تبیین پدیده‌های اجتماعی با روش‌های اثبات‌پذیر یا ابطال‌پذیر خود بود. روش‌شناسی مردمنگارانه با رویکرد تک‌نگارانه خود، تبیین را نیز از قلمرو علم اجتماعی، خارج ساخته و فهم و توصیف پدیده‌های اجتماعی را تنها وظیفه و کار این دانش دانست.

۱۶. روش‌شناسی انتقادی

مکتب انتقادی حلقه فرانکفورت در نیمه اول قرن بیستم به لحاظ معرفت‌شناختی در تقابل با حلقه وین قرار گرفت که دیدگاه پوزیتویسم منطقی را دنبال می‌کرد. رویکرد انتقادی علم پوزیتویستی را به لحاظ کارکرد محافظه‌کارانه و به لحاظ معرفتی، ناتوان از پاسخ‌گویی به مسائل فرهنگی و پرسش‌های هنجاری می‌دید. این دیدگاه به دنبال آن بود تا با گذر از مرزهای عقلانیت ابزاری، آن چه را که خرد و عقلانیت جوهری می‌نامید برای پاسخ‌گویی به مسائل فرهنگی و هنجارهای انسانی باز یابد. با آن مکتب انتقادی در کانون‌های روشن‌فکری و حرکت‌های اجتماعی، پی‌آمدهای قابل توجهی داشت آثار کلاسیک علوم اجتماعی در طی قرن بیستم از طرح این دیدگاه و روش‌های مربوط به آن به عنوان یک نظریه و روش رسمی علمی، اغلب خودداری می‌کردند و این امر، ناشی از نگاه نقادانه این مکتب به معنای پوزیتویستی علم و هم‌چنین ناکامی آن در ارائه یک روشی ایجابی، خصوصاً در عرصه تحقیقات کاربردی بود.

۱۷. روش‌شناسی‌های مختلف

در دهه‌های اخیر، کتاب‌های چندی در حوزه‌های روش‌شناسی علوم اجتماعی به

فارسی، ترجمه و گاه نیز تألیف شده‌اند و بخش قابل توجهی از این آثار، نظیر روش‌های علوم اجتماعی^۱ موریس دو ورژه به گزارش نسبتاً جامعی از روش‌های کاربردی می‌پردازند که در حاشیه نگاه پوزیتیویستی به علم شکل گرفته‌اند و بعضی دیگر با تأثیرپذیری مشخص از یک مبنای فلسفی و یا معرفت‌شناسی خاص‌تر، روش‌شناسی مناسب با آن را شرح و بسط داده‌اند.

کتاب *منطق اکتشاف علمی*،^۲ اثر کارل پوپر که در حاشیه نگاه ابطال‌گرایانه او روش‌شناسی علوم اجتماعی را دنبال کرده است و کتاب *کند و کاوها و پنداشته‌ها*^۳ نیز همین راه را به گونه‌ای کاربردی در حوزه علوم اجتماعی با جست‌وجوی مثال‌های ایرانی در قالب یک تألیف مستقل، پی گرفته است. *ایده اجتماعی*^۴ از پیتر وینچ، کتابی است که فلسفه و روش‌شناسی علوم اجتماعی را در سطحی بنیادین براساس *فلسفه زبانی* ویتگنشتاین^۵ بازسازی نموده است و کتاب *فلسفه علوم اجتماعی*^۶ اثر آندروسایر، روش‌شناسی علوم اجتماعی را با رویکرد *رنالیسم انتقادی*^۷ روی بسکار^۱ تشریح می‌نماید.

۱۸. رویکرد هرمنیوتیکی به معرفت

روش رنالیسم انتقادی، بیش از همه ریشه در رویکرد انتقادی حلقه فرانکفورت دارد. در این روش، نگرش تفهیمی و تمایز گزاردن بین موضوعات طبیعی و انسانی و خصوصیت تفهیمی و تفسیری بودن موضوعات انسانی را می‌پذیرد و این دیدگاه را با در نظر گرفتن چهارچوب معنایی محقق، نسبت به موضوعات طبیعی نیز تعمیم می‌دهد. این روش از فلسفه زبانی ویتگنشتاین برای نشان دادن نقش زبان به عنوان یک پدیده اجتماعی و فرهنگی در تفکر و اندیشه استفاده می‌کند. رنالیسم انتقادی، رویکردی هرمنیوتیکی به معرفت دارد و آن را نسبت به موضوعات انسانی و اجتماعی به گونه‌ای مضاعف و متقابل می‌بیند؛ به این معنا که موضوع معرفت، ضمن آن که از سیستم معنایی خود بهره‌مند است و به تفسیر جهان می‌پردازد از منظر و افق معنایی محقق، بازخوانی می‌شود. این رویکرد با این همه به برخی از اصول رنالیسم، نظیر وجود جهان مستقل از معرفت و نقش تجربه و کارایی آن در آگاهی بخشی و تبیین، پای می‌فشارد.



۱۹. اهداف رئالیسم انتقادی

رئالیسم انتقادی با استفاده از مبانی و زمینه‌های معرفتی مزبور، جهت‌گیری حلقه انتقادی را در نقد نگرش پوزیتویستی به علم دنبال می‌کند و می‌کوشد در مسیری غیر از روش‌های مردمنگارانه، علم را از محدودیت‌ها و تنگنانهایی که اینک به آن گرفتار آمده است رهایی بخشد و در این مسیر در پی آن است تا اولاً، حلقه معرفتی علم را که در نگرش پوزیتویستی مستقل از دیگر حوزه‌های معرفتی تعریف می‌شد در ارتباط با آن حوزه‌ها و بلکه با نگاهی اجتماعی، آن را در ارتباط با ابعاد رفتاری و عاطفی افراد تعریف نماید.

و ثانیاً، جهت‌گیری انتقادی علم را که با سیطره نگاه پوزیتویستی، راه افول را پیموده بود دیگر بار احیا نماید و گزاره‌های هنجاری و ارزشی را که در علم مدرن با عناوینی، نظیر ایدئولوژی، اسطوره، دین و مانند آن، غیر علمی خوانده می‌شوند، ارزش علمی بخشد.

۲۰. اصول رئالیسم

رئالیسم انتقادی برای رسیدن به اهداف فوق با استفاده از مبانی و زمینه‌های یاد شده، اصول زیر را که برخی هستی‌شناختی و بعضی معرفت‌شناختی و بعضی دیگر روش‌شناختی هستند، پی می‌نهد:

- ۱- استقلال جهان مستقل از معرفت؛
- ۲- تئوریک بودن معرفت انسان از جهان؛
- ۳- نفی صدق و کذب از معرفت علمی؛
- ۴- کارآمد بودن واریسی تجربی در آگاهی بخشی؛
- ۵- تضاد فی بودن تبیین موفقیت‌آمیز عمل؛
- ۶- تحقق ضرورت‌های طبیعی و اجتماعی؛
- ۷- حضور نیروهای علمی و شیوه‌های عملی در موضوعات طبیعی و اجتماعی؛
- ۸- وجود حوادث و ساختارها در جهان تمایز یافته؛
- ۹- مفهوم محور بودن پدیده‌های اجتماعی؛
- ۱۰- تفسیر پدیده‌های اجتماعی از چهارچوب معنایی محقق؛
- ۱۱- تولید علم به عنوان یک عمل اجتماعی؛

۱۲- تأثیر شرایط و روابط اجتماعی در محتوای علم؛

۱۳- تأثیر زیاد و هر چند غیر منحصر زبان و شیوه‌های برقراری ارتباط در معرفت؛

۱۴- ضرورت ارزیابی انتقادی موضوعات اجتماعی، جهت تبیین و فهم آنها؛

۱۵- نفی فرایند انباشت معرفت، ضمن حفظ ارتباط از طریق تحولات عام؛^۸

۲۱. داوری درباره اصول

اصول یاد شده هم از ناسازگاری درونی رنج می‌برند و هم بعضی از آنها یا مطلقاً مخدوش هستند و یا آن که اطلاق آنها مشکل‌آفرین است؛ به این معنا که این دسته از اصول اگر چه در برخی از موارد و نسبت به محدوده‌های خاص، صادق هستند، و لکن تعمیم آنها غیر قابل دفاع است. منشأ ناسازگاری درونی اصول مزبور نیز حضور اصل‌های مخدوش است.

وجود جهان مستقل از معرفت، کارآمد بودن امور تجربی، تصادفی نبودن تبیین موفقیت‌آمیز عمل، تحقق ضرورت‌های طبیعی و اجتماعی و حضور نیروهای علی و شیوه‌های اجتماعی، وجود حوادث و ساختار؛ اصول صحیح بین و یا مبین می‌باشند. نفی صدق و کذب از معرفت علمی اصلی است که مطلقاً خطا است و دیگر اصول در صورتی که مطلق به کار برده نشوند و تعمیم داده نشوند و محدوده آنها مشخص گردد، صحیح می‌باشند.

۲۲. ناسازگاری در اصول

استقلال جهان مستقل از معرفت که از آن با عنوان اصل واقعیت می‌توان یاد کرد به این معناست که حقایق، صرف تصورات و پنداشته‌های ذهنی انسان‌ها نیستند، بلکه با صرف‌نظر از ادراک انسان به حسب نفس خود، حقیقتی وجود دارد که از آن با عنوان نفس‌الامر، یعنی شی در نفس ذات خود نیز یاد می‌شود و ادراک و فهم انسان در جهت فهم آن حقیقت، اقدام می‌کند. رئالیسم انتقادی با اتکا به این اصل است که عنوان رئالیسم را برای خود حفظ می‌کند، وصف خود را از ایده آلیسم جدا می‌گرداند.

اصل سوم که به نفی صدق و کذب از معرفت علمی می‌پردازد با اصل نخست که از اصل واقعیت مستقل از معرفت خبر می‌دهد ناسازگار است؛ زیرا شناخت صادق شناختی است که از واقعیت، حکایت می‌کند و مطابق با نفس‌الامر است و اگر صدق و کذب در

علم و گزاره‌های علمی راه نداشته باشند، اصل واقعیت و بلکه همه اصول پانزده‌گانه‌ای که بیان شده از منظر حکایت و مطابقت قابل بررسی نخواهند بود و در نتیجه، ارزش معرفتی آنها نیز از بین خواهد رفت.

۲۳. تقلیل‌گرایی و نفی کاشفیت

از بین رفتن ارزش معرفتی و جنبه حکایت‌گری، کاشفیت و در نتیجه، صدق و کذب گزاره‌ها نتیجه‌تعمیم ناشایست اصول دهم، یازدهم و دوازدهم است؛ زیرا این اصول، محتوای درونی معرفت را به ابعاد اجتماعی زیست و زندگی انسان و خصوصاً به حوزه زبان - که محصولی قراردادی و وضعی است - تقلیل می‌دهد. تقلیل محتوای درونی معرفت به ابعاد اجتماعی زیست، گرچه ارتباط معرفت را با ابعاد عاطفی و گرایش‌های اجتماعی انسان، تثبیت می‌گرداند و در نتیجه، هسته معرفتی علمی را از انزوایی که در نگرش پوزیتویستی به آن گرفتار آمده است، رهایی می‌بخشد و حتی ظرفیت ارزیابی انتقادی را نیز برای علم ایجاد می‌کند و لکن این امر به قیمت از دست دادن اعتبار همه اصول یاد شده و از جمله، اصل نخستین است که رئالیسم انتقادی هویت خود را وابسته به آن می‌داند.



۲۴. زمینه‌های اجتماعی معرفت

نفی اطلاق و شمول اصل یازدهم و دوازدهم به معنای نفی ارتباط عمل اجتماعی با تولید علم و نفی تأثیر شرایط و روابط اجتماعی، نسبت به محتوای معرفت بشری به طور مطلق نیست؛ زیرا اولاً؛ هنگامی که معرفت علمی از نفس‌الامر خود به افق ذهن و معرفت دانشمند، وارد گردیده و از طریق آن به عرصه فرهنگ، وارد می‌شود، ورود آن به عرصه فرهنگ، بدون عمل اجتماعی و فرهنگی ممکن نیست و ثانیاً؛ ورود حقایق علمی به عرصه ذهنی افراد، مجرد از عوامل و زمینه‌های اجتماعی نیست و لکن تأثیر این عوامل در حد علل اعدادی است. شرایط و روابط اجتماعی با زمینه‌های تربیتی و یا نیازها و فرصت‌های اجتماعی‌ای که به وجود می‌آورند، زاویه خاصی را برای ذهن افراد در جهت دریافت حقایق علمی از مبادی آسمانی معرفت و یا در جهت تصرفات و اعتبارات عملی، نسبت به آن مفاهیم فراهم می‌آورد. این زاویه با آن که محدوده علم را به تناسب کارکردها و آثار اجتماعی مفاهیم و معانی مشخص می‌گرداند، در محتوای درونی معرفت از جهت ارزش معرفتی و جنبه کاشفیت آنها اثر نمی‌گذارد. صحت و سقم یک معرفت از

زاویه گرایش، عواطف و یا منافع فردی و یا جمعی افرادی که به آن روی می آورند رقم نمی خورد.

۲۵. زبان، مفاهیم و ساختار معرفت

زبان، ارتباطات و تعاملات اجتماعی انسان‌ها با بخشی از معرفت و آگاهی قرین است که در عرصه فرهنگ و توافقات اجتماعی، شکل می گیرند. این بخش از معرفت، از آن جهت که به ارتباطات، تعاملات و به نهادهای اجتماعی می پردازد، نفس الامری خارج از توافقات و اعتبارات اجتماعی ندارد. و معرفت علمی در عرصه فرهنگ در قلمرو این موضوعات از هویت اجتماعی مضاعفی برخوردار است. با آن که بروز و ظهور اجتماعی معرفت، بدون استفاده از زبان و نمادهایی که در حوزه اعتبارات اجتماعی شکل می گیرند ممکن نیست، تفکر را به این سطح از اعتبارات اجتماعی نمی توان تقلیل داد. مفاهیمی که نمادهای اجتماعی به صورت خط، زبان و شیوه‌های اظهاری از آنها حکایت می کنند و ساختاری را که تفکر با صرف نظر از قواعد دستوری زبان، از آن بهره می برد، به محتوای درونی معرفت مربوط می باشند، و این محتوا به تناسب حقیقت و نفس الامری که معرفت از آن کشف می کند، سازمان یافته و یا در معرض داوری علمی قرار می گیرد.

۲۶. معنای تئوریک بودن معرفت

تئوریک بودن معرفت انسانی از جهان و تفسیر پدیده‌های اجتماعی و بلکه طبیعی از چهارچوب معنای تحقیق، اگر در تقابل با رتالیسم می باشد که ریشه در ماتریالیسم (ماده گرایی) و امپرسیسم (حس گرایی) داشته و معرفت علمی را با روش‌های استقرایی و تجربی زیر مجموعه یافته‌های حسی می داند و یا آن که گزاره‌های علمی را دست کم از طریق حس اثبات پذیر یا ابطال پذیر می خواند، سخنی صواب است؛ زیرا معرفت انسانی و از جمله دریافتهای جزئی حسی، انباشته از مفاهیم و گزاره‌هایی است که از طریق حس به دست نمی آید و یا آن که با حس اثبات، ابطال و یا تأیید نمی شود و لکن اگر تئوریک بودن مفاهیم به این معنا باشد که شناخت علمی از جهان نیز در گرو مفاهیم و گزاره‌هایی است که ذهن آدمی در قالب زبان و فرهنگ و در چهارچوب تعاملات و روابط اجتماعی، جهت رفع نیازهای تاریخی خود می سازد. این دیدگاه، جنبه مرآتیت، حکایت و مطابقت گزاره‌ها و مفاهیم مزبور را نسبت به حقیقت و جنبه صدق و کذب آنان را در معرض تزلزل و تردید

قرار می‌دهد و نسبت فهم و به دنبال آن نسبت حقیقت را به دنبال آورده و جنبه معرفتی اصولی را که از اصل واقعیت، حکایت می‌کند را نیز مخدوش می‌سازد و در نتیجه، به نفی رئالیسم، منجر می‌گردد.

۲۷. نفی فرآیند انباشت

نفی فرایند انباشت معرفت نیز در مقام نفی نگرش پوزیتیویستی، قابل دفاع است، زیرا پوزیتیویسم، حلقه معرفتی علم را در محدوده گزاره‌های آزمون‌پذیری می‌داند که به تدریج بر دامنه آن افزوده می‌شود و حال آن که گزاره‌ها و ساختارهای علمی در چهارچوب مبانی مفاهیم تئوریکی سازمان می‌یابند که به شیوه آزمون‌پذیر، تأمین نمی‌گردند و به همین دلیل، علوم با تغییر بنیان‌های تئوریک خود، گرفتار تحول ساختار می‌شوند. نفی انباشت معرفت، اگر به این معنا باشد که گزاره‌های مبنا تحت تأثیر عوامل اجتماعی در عرصه فرهنگ، تغییر می‌یابند و جامعه علمی در تغییر این مبانی، الزاماً از ضوابط و معیارهای مستقل علمی، تبعیت نمی‌کند این سخن نیز مقبول است؛ مشروط به این که به انکار و نفی منبع و معیار و روش معرفتی مستقلی نیانجامد که ناظر به جنبه جهان‌شناختی آنها بوده و صدق و کذب مبانی را از این جهت، ارزیابی نماید.



۲۸. غفلت از وجود در رئالیسم انتقادی

رئالیسم انتقادی به دلیل این که تعینات معرفتی را تماماً به ابعاد اجتماعی آن باز می‌گرداند و شرایط و روابط اجتماعی را در محتوای علم دخیل می‌داند، از تعینات و ابعاد وجودی علم که به مباحث متافیزیکی معرفت باز می‌گردد، باز می‌ماند. علم و معرفت، بدان گونه که در حوزه فلسفه اسلامی، تبیین می‌گردد، با وجود و هستی، مساوق است و تعینات وجود که به مراتب هستی باز می‌گردد غیر از تعینات ماهوی است که به موجودات، بازگشت می‌کنند. بین وجود و نحوه تأثیر هر یک از آنها در تعینات علمی و معرفتی، تفاوت است. امور طبیعی و امور انسانی، اعم از فردی و اجتماعی در زمره موجودات هستند و تأثیر آنها در حوزه علم و معرفت از سنخ عوامل اعدادی است. بُعد معرفتی و ساختاری علم به نحوه وجود و هستی آن باز می‌گردد. غفلت از وجود، موجب می‌شود تا هم جنبه کاشفیت ارائه و صدق و کذب شناخت بدون توجیه شود و هم تئوریک بدون معرفت انسانی و یا فرایند شناخت به گونه‌ای معنا شود که به نسبت فهم و بلکه به

نسبیت حقیقت، منجر گردد.

۲۹. روش رئالیستی حکمت صدرایی

رئالیسم انتقادی به رغم مشکلاتی که در اصول و مبانی فلسفی و معرفتی خود دارد، نظری دقیق به مشکلات علم مدرن دارد و اهداف قابل توجه و تقدیری را دنبال می‌کند. تبیین ارتباط علم مدرن و دانش تجربی با دیگر لایه‌های معرفتی و هم‌چنین بازگرداندن قدرت نقادی به علم، ضمن حفظ هویت تبیین معرفت علمی از جمله اهداف مورد نظر است.

اصول فلسفی و روش رئالیستی حکمت صدرایی که در استمرار و امتداد تلاش‌های فلسفی و علمی دنیای اسلام، سازمان یافته است، به دلیل توان‌مندی‌های فلسفی و معرفت‌شناختی خود، ضمن آن که جنبه شناختاری علم و معرفت و جهت‌صدق و کذب آن را حفظ می‌کند، هم ارتباط ساختاری دانش تجربی را با دیگر مراتب معرفتی، تبیین نموده و هم روش ارزیابی علمی مراتب غیر تجربی معرفت را تبیین می‌نماید و در نتیجه، تفاوت‌گزینش‌های علمی و غیر علمی بنیان‌های دانش تجربی را بازگو می‌نماید و هم، قدرت نقادی را به علوم انسانی اعطا می‌کند.

۳۰. اصول فلسفی روش رئالیسم

روش رئالیستی حکمت صدرایی بدانسان که علامه طباطبائی، آن را در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، تبیین نموده و توسعه و گسترش می‌دهد، یک رئالیسم خام پوزیتویستی نیست که شناخت را حاصل انعکاس ساده و مستقیم جهان طبیعت و مادی در ابزارهای حسی و خیالی انسان بداند. این روش بر اصول هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاصی استوار است و از جمله مبانی هستی‌شناختی آن بر اصولی، نظیر اصول زیر استوار است:

اصل واقعیت که مرز بین فلسفه و سفسطه یا رئالیسم و ایده‌آلیسم است. این اصل به عنوان یک اصل بالضروره راست بین و بدیهی اولی شناخته می‌شود؛ به گونه‌ای که گریز و گزیری از پذیرش آن نیست.

اصول هستی‌شناختی دیگری نظیر مبدأ عدم تناقض یا استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین، اصل علیت در ردیف اصل واقعیت قرار می‌گیرد.



۳۱. اصول معرفت شناختی

روش رئالیستی حکمت صدرایی از اصول معرفت شناختی زیر نیز بهره می‌برد:

- ۱- جنبه شناختاری، کاشفیت، حکایت و ارائه گزاره‌های هستی شناختی که در بند قبل، بیان شده، نظیر محتوای اصلی آنها بین و بدیهی می‌باشد؛ به گونه‌ای که اصل گزاره‌های یاد شده، صادق بوده و نقیض آنها به کذب، متصف می‌گردد.
- ۲- مسیر معرفت انسانی به گزاره‌های بدیهی و بین ختم نمی‌شود و راه معرفت و آگاهی دانش‌های نظری و مبین را نیز شامل می‌گردد. مسیر معرفت نظری، استدلال نامیده می‌شود.
- ۳- استدلال، شیوه‌های مختلف استقرایی، قیاسی و تمثیلی می‌تواند داشته باشد و هر یک از مسیرهای مزبور به تولید نوعی خاص از معرفت منجر می‌شود که برخی از آنها علمی و یقینی و بعضی دیگر، غیر علمی یا غیر یقینی است.
- ۴- هر مسیر معرفت از زمینه‌های معرفتی، ابزارهای شناختی، انگیزه و اهداف و گرایش‌ها و عوامل فردی و اجتماعی ویژه خود، بهره می‌برد و از آسیب‌های خاصی نیز برخوردار است که برخی از آن آسیب‌ها به زمینه‌های معرفتی و بعضی دیگر به عوامل فردی و اجتماعی باز می‌گردد.

۳۲. منابع معرفتی

منابع معرفتی در حکمت متعالیه،^۹ حس، خیال، وهم، عقل نظری، عقل عملی و شهود است. هر یک از منابع مزبور با سطحی از واقعیت، مواجه بوده و معرفتی مناسب با همان سطح را به دنبال می‌آورد.

معرفت‌های حسی، خیالی و وهمی به لحاظ زمانی مقدم بر دیگر انحای معرفت می‌باشند و لکن معرفت عقلی، شرط لازم دانش علمی است، یعنی تا زمانی که دانش‌های حسی خیالی و وهمی با معرفت عقلی، قرین و همراه نشوند، دانش علمی متولد نمی‌شود. عقل، بخشی از معرفت علمی را از طریق مواجهه مستقیم با واقعیت‌های عقلی، تولید می‌کند، و بخشی دیگر از معرفت علمی را با کمک حس و خیال ایجاد می‌کند. ضرورت حضور معارف عقلی برای تکوین دانش حسی، استقرایی و تجربی، حکایت از ابعاد تئوریک شناخت علمی انسان نسبت به جهان طبیعت و مظاهر مشهود و طبیعی زندگی انسانی و اجتماعی دارد.

۳۳. نقش عقل به عنوان منبع معرفتی

حضور عقل به عنوان یک منبع معرفتی معتبر و جایگاه برتر آن نسبت به حس و خیال، محدودیت‌ها و تنگنانهایی را که معنای پوزیتیویستی علم به آن گرفتار آمده است درهم می‌ریزد؛ زیرا با اعتبار و استقلال عقل، شرط آزمون‌پذیری از مفاهیم و گزاره‌های علمی حذف می‌شود؛ زیرا بخشی از علم می‌تواند با اتکا به این منبع معرفتی به مفاهیم و گزاره‌های بالضرورهٔ راستی دست یابد نظیر استحاله، اجتماع نقیضین و یا اصل علیت که نه تنها آزمون‌پذیر نیستند، بلکه بنیادهای نظری و تئوریک گزاره‌های آزمون‌پذیر را نیز سازمان می‌دهند. بخشی از گزاره‌های عقلی، گزاره‌های بدیهی اولی هستند و بعضی دیگر نظیر بسیاری از قضایای هندسی، گزاره‌های نظری‌ای می‌باشند که با روش‌های قیاسی، تحصیل می‌گردند. مفاهیم و معانی‌ای که در اصول اولی هستی‌شناختی و یا حتی در مباحث نظری آن به کار می‌روند و بنیان‌های تئوریک دانش‌های تجربی طبیعی و یا اجتماعی را تشکیل می‌دهند، نظیر مفهوم، وجود، عدم، علیت، ضرورت و احکام مربوط به این مفاهیم، هیچ یک حسی، تجربی نبوده و از طریق حس نیز قابلیت اثبات و یا ابطال را ندارند.

۳۴. عقل و دانش‌های تجربی

اگر عقل به عنوان یک منبع معرفتی مستقل به رسمیت شناخته نشود و یا ارزش و اعتبار جهان شناختی آن مورد غفلت قرار گیرد و صدق و کذب گزاره‌های عقلی یا حکایت آنها از خارج، محل تردید واقع شود، ارزش جهان شناختی و معرفتی دانش‌های حسی و تجربی نیز در معرض تردید واقع می‌شود؛ زیرا این دسته از آگاهی‌ها به دلیل مبانی نظری و تئوریک خود به حوزه‌ای از معرفت، ارجاع می‌یابند که حس و خیال، راهی برای ارزیابی آنها ندارند. رئالیسم صدرایی برخلاف دیدگاه‌های کانتی و نوکانتی با حفظ اعتبار و مرجعیت عقل، ضمن آن که مانع از تقلیل تئوریک دانش‌های تجربی به عوامل ذهنی و یا تعاملات و مناسبات اجتماعی می‌گردد، فرصت ارزیابی علمی آنها را نیز فراهم می‌آورد. گزینش علمی گزاره‌های مبنا که اغلب، گزاره‌های متافیزیکی هستند راه را بر نسبییت حقیقت در عرصه‌های مختلف علمی فرو می‌بندد.



۳۵. رویکرد انتقادی رئالیسم صدراایی

منبع معرفتی عقل به تناسب موضوعات معرفتی خود، به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود. عقل عملی، دربارهٔ هستی‌هایی داوری می‌کند که با آگاهی و ارادهٔ انسان‌ها پدید می‌آیند؛ بنابراین پدیده‌های انسانی و اجتماعی در معرض داوری عقل عملی قرار می‌گیرند. عقل عملی، منبع معرفتی‌ای است که به تناسب موضوعات اجتماعی و انسانی خود به داوری هنجاری و ارزشی می‌پردازد. حضور عقلی عملی با معانی و گزاره‌های بدیهی و نظری‌ای که دارد موجب می‌شود تا علوم انسانی و اجتماعی، علاوه بر توصیف و تبیین موضوعات خود، قدرت داوری و ارزیابی آنها را نیز داشته باشند. داوری‌های انتقادی در حوزهٔ علوم اجتماعی، نظیر داوری‌های متافیزیکی با معیارها و موازین حسی و تجربی، تأمین نمی‌شوند و به همین دلیل، علوم انسانی با محدود شدن به روش‌های پوزیتیویستی، ابعاد انتقادی خود را از دست می‌دهند. رئالیسم صدراایی با دفاع از جایگاه عقل عملی، رویکرد انتقادی را به گونه‌ای به حوزهٔ علوم انسانی، باز می‌گرداند که از آسیب‌های مکتب انتقادی نیز مصون باشد.

۳۶. نقش عقل عملی در رویکرد انتقادی

عقل عملی با حفظ هویت معرفتی خود به تناسب اهدافی که با کمک عقل نظری بر صحت و سقم آنها داوری می‌کند، مفاهیم و معانی انسانی را نیز ابداع می‌کند. این بخش از ابداعات - که علامه طباطبائی با عنوان اعتبارات اجتماعی از آنها یاد می‌کند - الگوی آرمانی رفتار و زیست انسانی را ترسیم می‌کنند. این مدل آرمانی، مبنا و اساسی را برای رویکرد انتقادی به واقعیت‌های اجتماعی فراهم می‌آورد؛ زیرا واقعیت‌های اجتماعی در اغلب موارد، ریشه در اعتباراتی دارند که انسان‌ها براساس تمایلات، تعاملات و مناسبات اجتماعی خود ابداع می‌نمایند. حضور عقل عملی مانع از این می‌شود که دانشمندان علوم اجتماعی در ظرف واقعیت‌های موجود و آن چه که فهم عرفی نامیده می‌شود محصور بمانند.

۳۷. وحی و شهود

در روش‌شناسی رئالیسم فیلسوفان مسلمان، شهود نیز به عنوان یک منبع معرفتی، مورد توجه است. حس، خیال، وهم و عقل، منابع معرفتی‌ای هستند که از افق مفهوم با

واقعیت، ارتباط برقرار می‌کنند، شهود، منبع معرفتی دیگری است که ارتباطی بی‌واسطه با مراتب و تعینات وجود می‌یابد.

در معرفت شهودی، واقعیت بدون وساطت مفهوم در معرض آگاهی عالم قرار می‌گیرد. معرفت شهودی به حسب مراتب واقعیت و وجود، تقسیمات متنوعی را می‌پذیرد، و وحی، نوعی خاص از شهود است که با اخبار از اراده تشریحی خداوند، مسیر هدایت و سعادت انسان را در حوزه‌های شناختاری، اعتقادی، اخلاقی و رفتاری، نشان می‌دهد.

۳۸. تعامل عقل با حس و وحی

حس، خیال، عقل و وحی، منابع معرفتی‌ای هستند که در طول یک دیگر قرار دارند و ره‌آوردهای معرفتی و علمی آنها هرگز در تقابل با یک‌دیگر قرار نمی‌گیرد. حس، موضوعات و عرصه‌های گوناگون را در معرض نظر و نگاه عقل قرار می‌دهد و عقل از یک سو با استفاده از مبانی نظری خود، داده‌های حسی را به صورت گزاره‌های علمی در می‌آورد، از دیگر سو با آگاهی به کرانه‌های معرفتی خود، همان گونه که به حضور معرفت حسی پی می‌برد بر وجود معرفت شهودی و وحیانی، آگاه می‌گردد. و بر ساحت‌هایی از هستی که با شناخت شهودی و وحیانی بر انسان، منکشف می‌گردد، استدلال می‌کند. وحی نیز با توجه به افق برتر خود ضمن همگامی و همراهی با عقل، بخش‌هایی از معرفت را که عقل، به تنهایی از دریافت آنها عاجز است به افق مفاهیم، تنزل داده و در دسترس ادراک عقل قرار می‌دهد. بدین ترتیب، عقل همان گونه که در تعامل با حس به عرصه‌های جزئی هستی، راه می‌برد در تعامل با وحی از عرصه‌های عمیق و در عین حال، گسترده هستی به سهم خود، آگاه می‌گردد.

۳۹. تناسب روش و منابع معرفتی

روش به تناسب منابع معرفتی از احکام خاص برخوردار می‌گردد. اگر منبع معرفتی، تنها حس باشد، معرفت، ناگزیر از روش‌های استقرایی و پوزیتیویستی، استفاده می‌کند. این گونه روش در نهایت نیز از وصول به یک معرفت علمی که از ارزش جهان شناختی، بهره‌مند باشد محروم می‌ماند.

در مواردی که حس و فهم عرفی، مشارکت داشته باشند، نظریه‌ها و تئوری‌های تاریخی و فرهنگی‌ای شکل می‌گیرد که فاقد ارزش جهان شناختی می‌باشد. در این موارد،

روش شناسان، اگر هم به صراحت، حقیقت و صدق را انکار نکنند، به لحاظ منطقی، ناگزیر از اذعان بر آن هستند.

در عرصه‌هایی که منبع معرفتی، تنها عقل باشد، روش‌های مناسب با آن که روش‌های قیاسی است شکل می‌گیرد. در موضوعاتی که از دو منبع معرفتی عقل و حس، کمک می‌گیرند روش‌های حسی و تجربی‌ای را پدید می‌آورند که از بنیانهای فلسفی عقلی استفاده می‌کنند. در مواردی که از شهود و وحی به تنهایی استفاده می‌شود روش معرفتی مناسب با آن که عبارت از تزکیه، سلوک، ریاضت و مانند آن است، به کار برده می‌شوند.

۴۰. نقش‌های مختلف عقل و وحی

اگر عقل و وحی با یکدیگر، حجیت داشته باشند، به حسب موضوعات نظری و عملی، روش‌های ویژه‌ای نظیر اصول فقه، شکل می‌گیرد.

عقل در تعامل با وحی به حسب موارد و موضوعات، نقش‌های مختلفی را ایفا می‌کند. در برخی از موارد عقل، نقش میزان را ایفا می‌کند و در موارد دیگر، نقش مفتاح، و گاه نیز نقش مصباح را به انجام می‌رساند. وحی نیز در تعامل با عقل به حسب موارد یاد شده کارکردهای معرفتی مختلفی پیدا می‌کند. وحی نسبت به مواردی که عقل، میزان و یا مفتاح است، احکام ارشادی را اظهار می‌کند و نسبت به موضوعاتی که عقل در قیاس با آنها مصباح می‌باشد، احکام تأسیسی و یا اوامر مولوی را صادر می‌کند. عقل حتی در مواردی که با کمک حس، احکامی را صادر می‌کند در معرض انکار و نفی وحی قرار نمی‌گیرد. وحی در قیاس با فهم عرفی با رویکردی انتقادی، دو نقش تأیید و تکذیب را به عهده می‌گیرد. یعنی برخی از آن چه را که در عرف، رایج است، تأیید و بعضی دیگر را به تکذیب می‌کند. البته موارد تکذیبی از مواردی است که به ارتکاز عقلایی عرف، بازگشت نمی‌کند.



۴۱. روش‌شناسی و دانش اجتماعی اسلامی

همان گونه که، روش معرفتی هوسرل، دیدگاه تفهیمی دیلتای، نگرش پوزیتویستی به علم، دیالکتیک مارکس و هگل، فلسفه پراگماتیستی ویلیام جمیز، منطق اکتشاف علمی پوپر، روش انتقادی بسکار؛ هر یک، روش‌شناسی خاص خود را در عرصه علوم اجتماعی به دنبال می‌آورند، رئالیسم فلسفی دنیای اسلام با مرجعیت و اعتباری که برای سه منبع

معرفتی، حس، عقل و وحی، قائل است، بدون شک، روش‌شناسی متناسب با خود را در عرصه علوم اجتماعی در پی خواهد داشت. و این روش‌شناسی، دانش متناسب با خود را تولید می‌کند. آن چه به اجمال، درباره خصوصیات این دانش می‌توان گفت این است که اولاً: ضمن پذیرفتن و قبول ابعاد تجربی دانش اجتماعی، آن را به معانی و گزاره‌های آزمون‌پذیر، محدود نمی‌گرداند و ثانیاً: با حفظ هویت جهان‌شناختی دانش اجتماعی، رویکرد انتقادی آن را نه با استناد به فهم عرفی - که هویتی تاریخی و صرفاً فرهنگی دارد - بلکه با استفاده از دو منبع، یعنی عقل عملی و وحی، حفظ می‌نماید.

خصوصیات مزبور از جمله تعینات نوعی دانش اجتماعی هستند که به دلیل بهره‌مندی از وحی اسلامی و روش‌شناسی مناسب با آن، می‌توان آن را دانش اجتماعی اسلامی نامید.

پی‌نوشت‌ها

۱. موریس دوورژه، روشهای علوم اجتماعی، ترجمه خسرو اسدی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲).
۲. کارل ریموند پوپر، منطق اکتشاف علمی، ترجمه احمد آرام (تهران: سروش، ۱۳۷۰).
۳. فرامرز رفیع‌پور، کندوکاوها و پنداشته‌ها (تهران: شرکت سهامی انتشارات، ۱۳۶۴).
۴. پیتر وینچ، ایده علم اجتماعی، ترجمه، زیر نظر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، (سمت) ۱۳۷۲.
۵. لودیک ویتگنشتاین، رساله منطقی فلسفی، ترجمه میر شمس‌الدین ادیب سلطانی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱).
۶. اندرو سایر، روش در علوم اجتماعی، رویکردی رئالیستی، ترجمه عماد افروغ (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵).
7. Bhaskar, Roy 1978. A Realist Theory of science. Seond edn. Hassocks. Sussex: Harvester press.
۸. اندرو سایر، پیشین، ص ۷ - ۶.
۹. صدر المتألهین، الحکمت المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، ج ۸، بنیاد حکمت صدرا (تهران: ۱۳۸۳).

